



صاحب یقین و توکل کم مانند...

مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسنعلی نجابت

احدیت و حضرت ولی عصر (عج) مأمور است به اصلاح جامعه و اصلاح مسلمانین بالاختصاص اصلاح ایرانیان و این معنی اخیراً برایشان معلوم شده بود، لهذا یقین ایشان موجب این شد که بفهمد ریشه حقیقی اسلام تبعیت از حضرت ولی‌الامر است که الان خداوند ما را منتعم فرموده به حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی. ایشان در این مسئله در اثر یقین مقطوعش شده بود، یعنی خالص به تمام معنی مبلغ آقای خمینی بود و این تبلیغ را موجب ترقی خودش می‌دانست عندالله نه عندالناس.

گرایش ایشان نسبت به حضرت امام خمینی زائد بر مقدار مردم عادی بود، یعنی ایشان را ولی کامل خداوند می‌دانست، علاوه بر اجتهاد و مرجع تقلید بودن، علاوه از اینکه مرد متبّع درجه اول عالم اسلام است. علاوه بر این موضوعات، مقاماتی که برای اولیاء متصور می‌شود، حضرت شهید دستغیب برای آقای خمینی قائل بود، و بر این مسئله اصرار هم داشت، یعنی تدریجاً می‌خواست معلوم خودش را به دماغ‌ها و افکار مردم و به دیگران تحویل دهد.

این راجع به خصوصیات یقینی ایشان بود به خداوند و شناختش در اثر یقین و نیز در ریشه قرآن و ریشه اسلام و ریشه مذهب جعفری که اساس مذهب جعفری به تبعیت از اولی‌الامر است، مثل آقای خمینی، این چند کلمه‌ای بود راجع به صفت بارز ایشان.

امّا جهت دیگری که باز در ایشان ممتاز بود و بیشتر در آن استوار شده و اهلیت پیدا کرده بود، توکل ایشان بر خداوند جلیل و متعال بود. یعنی روز به روز ایشان این معنی را کامل‌تر می‌فهمید

با ایشان تلاقی داشتیم، صحبت خدا و معرفت ائمه طاهرین بود. شاید بنده بتوانم ادعا بکنم مجلسی با ایشان نداشتم الا آنکه راجع به یقین و خدا و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) در آن سخن به میان آید، ولو در یک روز دو مرتبه با ایشان تلاقی داشتیم، در هر دو مرتبه یا آیه و کلمه و روایتی راجع به یقین پیش می‌آورد برای سخن گفتن، و برای شدت تذکر، لهذا در یقین به خداوند در عصر خودش و در استان فارس منحصر بود و آثار این یقین بود که مردم با جان و دل ایشان را دوست می‌داشتند، آثار

در یقین به خداوند در عصر خودش و در استان فارس منحصر بود و آثار این یقین بود که مردم با جان و دل ایشان را دوست می‌داشتند، آثار یقین بود که ریشه حقیقی اسلام را پیدا کرد، آثار یقین بود که از همان روز اول به حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی خمینی نهایت علاقه را پیدا کرد

یقین بود که ریشه حقیقی اسلام را پیدا کرد، آثار یقین بود که از همان روز اول به حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی خمینی نهایت علاقه را پیدا کرد و از جان و دل مروج ایشان شد به تمام معنی. حتی اخیراً مقامات فوق‌العاده‌ای از آقای خمینی نصیب ایشان شده بود. این بزرگوار می‌فرمود که آقای خمینی سیرهای خودش را تمام کرده، پس از آنکه سیرش را تمام کرده، فعلاً از طرف حضرت

من با شهید دستغیب از سن پانزده سالگی نهایت رفاقت را داشتیم. روز به روز سبب‌بری (بی‌اعتنایی به اسباب) در او قوی‌تر می‌شد، یعنی غنی رفته بود در دلش، می‌فهمید آقایش عزیزترین آقا است. در تمام شیراز ایشان خلوصشان به آقای خمینی از تمام علماء شیراز بیشتر بود. ایمان به خمینی، نه اینکه نان و آبش داغ شود. خلوصش به امام خمینی تمام اصل علم را تابع قرار داده بود. اینکه نوشته «من أطاع الخميني فقد أطاع الله». ایشان غنی طبع و غنی نفس و غنی دل. چند مرتبه فرمود دیگر از پول خوشش نمی‌آید. تنها چیزی که دلم را خوش می‌کند، حرف خدا و خدمت به مؤمنین است. در

اثر اهمیت دادن ایمان به خدا و ایمان به مؤمنین. حضرت شهید آیت‌الله دستغیب از عنفوان جوانی تبعیت از نیکان شهر را سرلوحه زندگی خودش قرار داده بود، یعنی دائماً ملزم بود دستورات مرجع دینی خود را فراموش نکند. آن روزها جناب حاج سید علی‌رضا بزرگ این شهر بود در تقوی و علم، لذا مصاحبت ایشان را دائماً وظیفه خودش می‌دانست. آنچه از اهل علم متقی در شیراز بود، ایشان در خدمتش حاضر می‌شد و به راستی در تقوی به مرتبه‌ای رسید که در سن بیست و دو سالگی کتاب «صلاة الخاشعین» را نوشت. در اثر این تبعیت و قوی شدن روح تقوی، دو چیز در ایشان فوق‌العاده شد: یکی یقین به خداوند تبارک و تعالی که دائماً حاضر و بیناست. در این مسئله ایشان بسیار امتیاز داشت بر معاصرین خودش، یعنی برای یقین هر قدر درجه قائل بشویم، خدا ایشان را موفق به آن درجه کرده بود.

این یقین رو به تزیاید بود، لهذا در هر مجلسی که بنده



همه کس می‌فهمید که ایشان از صمیم قلب جرف می‌زند، اهل این مطالب است، اهل الله شده، لهذا روز به روز محبت اهالی فارس و بالاخص مردم شیراز نسبت به ایشان رو به ازدیاد بود و به تبع محبتی که به ایشان داشتند، یقینشان نیز به انقلاب بیشتر می‌شد

خاتم‌الانبياء (صلی الله علیه و آله) با اهل بدر کردند ایشان با تمام بسیج و ارتشی و سپاهی داشت. بنده مطمئن هستم که ایشان فاصله‌ای بین اینان و اصحاب بدر نمی‌دانست، اضافه‌ای که دارند اینکه چشم آن آقایان در چشم حضرت خاتم‌الانبياء می‌افتاد و غم‌ها از دلشان می‌رفت و این بزرگواران سالی یک دفعه هم نمی‌توانند امام را ببینند. می‌گفت: اینها برترند، چرا که با آنکه پهلوی حضرت نیستند، فدوی اسلام و معصومند.

آنچه من در ذهن دارم از سن سیزده سالگی، سر آقای دستغیب در بحار و وسائل الشیعه و کافی و وافی و من لایحضر بود، در منزل ایشان یک اتاق بسیار بزرگ بود پر از کتاب. خانه که می‌آمدند دائماً مطالعه می‌کردند و حافظه بسیار خوبی هم داشتند. در علوم صرف و نحو و منطق و... بسیار ممتاز بود، قهراً مطالعه کردن و فهمیدن روایات برای ایشان خیلی آسان بود. بنده بعید نمی‌دانم که ایشان بیست‌هزار حدیث از حفظ داشت. ■

۱. سوره بقره آیه ۲۸۵.

* منبع: برگرفته از گفت‌وگوی رادیویی، به مناسبت شهادت آیت‌الله دستغیب.

ایشان از سن شانزده سالگی نوع اوقات نان جو و روغن زیتون می‌خورد. نان جو خوراک انبیا و اولیاست. از زیتون هم که در قرآن تعریف آمده. همیشه ایشان نان تنک جو در منزلش داشت. ایشان تا آنجا که من اطلاع دارم تا سه یا چهار سال قبل از شهادت این عادت را داشت که مزاجش خیلی خراب شده بود و نهی کرده بودند ایشان را از نان جو خوردن. برای جوان اینکه نان جو و روغن زیتون بخورد و هفته‌ای یک بار هم بیشتر گوشت نخورد، خیلی زحمت دارد.

* دائماً ایشان مواظب نفس خود بود که با مؤمنان سرکشی نکند، تا چه رسد به علما، تا چه رسد به مراجع تقلید. عرض کردم از همان اول با «حاج سید علیرضا» و بعد با مرحوم «میرزا علی‌اکبر ارسنجان» و بعد در نجف اشرف با آقا شیخ «محمدکاظم شیرازی» و بعد با «حاج میرزا علی آقا قاضی» رضوان الله علیه که هم اول عالم نجف اشرف بودند و هم اول خداشناس. اینها که می‌گویم مربوط به پنجاه سال قبل است. ایشان با محترمین از مسلمین، یعنی با اول علمای مسلمین رفاقت داشتند و تبعیت می‌کردند. بنده در حدود چهل سال پیش که می‌خواستم مشرف بشوم نجف اشرف، آقای دستغیب فرمودند: این دو دینار را بگیر و به حاج میرزا علی آقا قاضی بده. دیدم رفاقت ایشان با اول مجتهد و اول خداشناس نجف از ده سال قبل بوده.

از جهت اینکه ایشان یقین پیدا کرده بود که اساس مذهب تبعیت از اولی الامر است، لهذا پس از فرمان آقای خمینی که باید مردم بسیج شوند، ایشان ارتش و سپاهی و بسیجی را جند حضرت ولی عصر (عج) می‌دانست، نائب حضرت ولی عصر (عج) را هم امام خمینی می‌دانست، لذا آن معامله‌ای که حضرت

که اسباب، بالذات مؤثر نیستند. وسائط محترمند، لکن بالذات مؤثر نیستند. چند سال اخیر از عمر ایشان، این معنی بسیار برای ایشان واضح شده بود. معنی «لا حول و لا قوه الا بالله» و معنی اینکه همه کار دست خداست، برای ایشان واضح شده بود، لهذا ایشان کارهای خودش را چه دنیوی و چه اخروی به خداوند واگذار کرده بود. بهترین و کیل‌ها را می‌دانست خداست و عملاً این کار را اخیراً کرده بود. یعنی بنای ایشان بر این بود که تمام وضع حیات مادی و معنوی خود را در اختیار خداوند بگذارد، لهذا در اثر این توکل و اتکالش به خدا، فرمایشات ایشان تحقیقاً در هر قلب پاکی جایگزین بود، بلکه بعضی از قلوب ناپاک را هم پاک می‌کرد.

همه کس می‌فهمید که ایشان از صمیم قلب حرف می‌زند، اهل این مطالب است، اهل الله شده، لهذا روز به روز محبت اهالی فارس و بالاخص مردم شیراز نسبت به ایشان رو به ازدیاد بود و به تبع محبتی که به ایشان داشتند، یقینشان نیز به انقلاب بیشتر می‌شد، نسبت به فرامین اسلام و امام نیز بهتر یقین داشتند و بیشتر عمل می‌کردند.

قبل از انقلاب حضرت آیت‌الله دستغیب به قدری سرسخت با این دستگاه حکومت بود، به قدری چسب بود که می‌توان گفت که اگر کسی دقت می‌کرد می‌دید که در فارس ایشان اداره کرد این قیام حضرت آیت‌الله خمینی را. یعنی بر بنده معلوم است که هیچ کس در ابتدای امر با آقای خمینی توافق نداشت. بنده در مدرسه داشتم درس می‌گفتم، طلبه‌ها نزد من آمدند و گفتند قم در خطر است، اعلامیه باید بدهید. بنده گفتم بالای اعلامیه این آیه قرآن را بنویسید: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^(۱) یعنی آقای خمینی و مراجع دیگر هیچ فرقی برای ما ندارد، اگر به آقای خمینی توهین کردید، یعنی به همه اهل علم توهین کردید.

